

فرمانروای بدگمان و حق صدور فرمان مرگ

بهرام محبی

الیاس کانتی، فیلسوف و نویسنده‌ی بلغاری - بریتانیایی، در سال ۱۹۰۵ در یک خانواده‌ی مرفه یهودی در شهر کوچک روسچوک در بلغارستان زاده شد. شش ساله بود که همراه والدینش به انگلستان مهاجرت کرد. در دوازده سالگی پدر خود را از دست داد و به همراه مادر و دو برادر کوچکترش به وین نقل مکان کرد. دوره‌ی دبیرستان را در شهرهای زوریخ و فرانکفورت گذراند. سپس در دانشگاه وین به تحصیل علوم طبیعی پرداخت، اما دکترای خود را در رشته‌ی فلسفه گرفت. کانتی پس از آن به تدریس و نویسندگی روی آورد. با انضمام اتریش به خاک آلمان نازی، کانتی ناچار شد در سال ۱۹۳۸ وین را ترک کند و به لندن بازگردد. او تا پایان عمر در انگلستان یا سوئیس ساکن بود و در سال ۱۹۹۴ در زوریخ چشم از جهان فرو بست.

آکادمی نوبل که آثار کانتی را «گنجینه‌ای از ایده‌ها» خوانده بود، در سال ۱۹۸۱ جایزه‌ی نوبل ادبیات را به او اعطا کرد. کانتی که از کودکی در محیطی چند فرهنگی بالیده بود، به چند زبان اروپایی تسلط داشت، ولی آثار اصلی خود را به زبان آلمانی نوشت. خود او گفته بود که این زبان را برای بیان افکار و عقاید خود مناسب‌تر می‌دانسته است.

مهم‌ترین اثر فلسفی او «توده و قدرت» نام دارد که نخستین بار در سال ۱۹۶۰ منتشر شد. کانتی دو مفهوم «توده و قدرت» را برای فهم زمانه‌ی خود بسیار مهم می‌دانست. او این پدیده‌ها را زیر ذره‌بین می‌گذارد و از جنبه‌های انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی می‌کاود. کتاب «توده و قدرت» نه یک رمان است و نه به معنای متعارف کلمه کتابی علمی. اما منتقدان زیادی سبک نگارش و ژرف‌کاوی کانتی را در این اثر ستوده‌اند.

سراسر این کتاب پر است از تشبیهات و تمثیل‌های بدیع و فکربرانگیز درباره‌ی مفاهیمی چون «قدرت»، «قهر»، «سلطه»، «فرمان»، «توده»، «بقا»، «زندگی» و «مرگ» که کانتی آنها را از جنبه‌های گوناگون بررسی کرده است. یکی از این تمثیل‌ها به «صاحب قدرت» در بافتار پیکار برای «بقا» اختصاص دارد که کانتی او را فرمانروایی روان‌گسیخته و دچار بدگمانی و شکاکیت (پارانویا) می‌نامد. مهم‌ترین دغدغه‌ی چنین فرمانروایی حفظ قدرت است، اما همزمان حس تهدیدی دائمی بر او چیره است. او توده‌ی تحت فرمان خود را از این طریق کنترل می‌کند که درباره‌ی زندگی و مرگ آنان تصمیم می‌گیرد. مطمئن‌ترین و حتی می‌توان گفت کامل‌ترین فرمانبران او کسانی هستند که برای او پذیرای مرگ می‌شوند.

تسویه حساب با نازیسم

کتاب «توده و قدرت»، به برهه‌ای تاریخی از جمهوری وایمار تا پایان جنگ جهانی دوم در آلمان نظر دارد. خود کانتی نیز نخستین تجربه با «توده» را به زمان ترور والتر راتناو، وزیر امور خارجه‌ی جمهوری وایمار مربوط می‌داند. راتناو که سیاستمداری یهودی و آزادیخواه بود، در سال ۱۹۲۲ توسط یک گروه تروریستی یهودی‌ستیز به

نام «سازمان کنسول» در برلین به قتل رسید. مبحث «تورم و توده» در این کتاب هم به دوره‌ی بحران اقتصادی جمهوری وایمار در آلمان اشاره دارد.

با این همه بسیاری نیز این اثر را در وهله‌ی نخست نقد کوبنده‌ای بر پدیده‌ی نازیسم و نیز کیش شخصیت «پیشوا» ارزیابی می‌کنند که با آن ارتباطی ناگسستگی دارد. البته کانتی از این اصطلاحات استفاده نمی‌کند، زیرا نمی‌خواهد نازیسم را گسستگی تمدنی وانمود سازد، بلکه می‌کوشد ساختارهای بنیادین قدرت در یک نظام توتالیتر را بکاود. برای او شخص «پیشوا» یا «رهبر» مهم نیست و هرکس می‌تواند جای او باشد. به همین دلیل کانتی از فرمانروای بدگمان و شکاک سخن می‌گوید. اما ببینیم چنین فردی چه ویژگی‌هایی دارد.

چنین فرمانروایی کسی است که در وهله‌ی نخست می‌خواهد همه‌ی خطرات را از خود دور کند. بدین‌منظور باید فضای آزادی در اطراف خود بسازد تا همه چیز را بپاید. این فضای آزاد باید در همه‌ی جهات باشد، زیرا او با افراد زیادی سروکار دارد که همزمان می‌توانند برای او خطرناک شوند. او خطر را همه جا در کمین خود می‌بیند، از روبرو و بویژه از پشت سر که دیدناپذیرتر است. بنابراین فرمانروا باید «چشمان» خود را همه جا داشته باشد و هر صدایی را بشنود، چرا که می‌تواند نیت دشمنانه‌ی پشت آن پنهان باشد.

مرگ»، جامعیت همه‌ی خطرات است. بنابراین فرمانروا باید دقیقاً بداند که در برابر مرگ چه موضعی دارد.» نخستین و مهم‌ترین شاخص فرمانروا این حق است که درباره‌ی زندگی و مرگ دیگران تصمیم می‌گیرد. هیچ کس اجازه‌ی نزدیک شدن به فرمانروا را ندارد و کسی که پیامی برای او می‌آورد تفتیش بدنی می‌شود تا سلاح همراه نداشته باشد. بدین‌سان با برنامه‌ریزی دقیق، مرگ را از فرمانروا دور نگاه می‌دارند. اما او شخصاً حق دارد فرمان مرگ صادر کند. او اجازه دارد چنین فرمانی را در مورد هر کسی صادر کند. این امر آینه‌ی قدرت اوست و این قدرت مادامی مطلق است که حق صدور فرمان مرگ را داشته باشد و این فرمان مناقشه‌ناپذیر بماند.

مرگ، واپسین آزمون اطاعت فرمانبران است و فرمانبران واقعی او کسانی هستند که می‌گذارند فرمانروا آنان را بکشد. به همین دلیل سربازان او با یک آمادگی دوگانه تربیت می‌شوند: آنان فرستاده می‌شوند تا دشمنان فرمانروا را بکشند؛ و آنان همچنین آماده‌اند برای فرمانروا پذیرای مرگ باشند. اما دیگر فرمانبران او هم که سرباز نیستند می‌دانند که فرمانروا هر لحظه می‌تواند قصد جان آنان را بکند.

خوفی که او می‌گسترده، به یاری‌اش می‌آید. این، حق اوست و او بابت این حق ستایش می‌شود. او حتی در اشکال افراطی پرستیده می‌شود. خود خدا برای همه‌ی آدمیانی که زندگی می‌کنند و زندگی خواهند کرد حکم مرگ صادر کرده است. این دیگر به خلق و خوی خدا بستگی دارد که این حکم کی اجرا شود. کسی هم به این فکر نمی‌افتد که در برابر خدا مقاومت کند.

اما کار فرمانروایان زمینی از خدا سخت‌تر است. آنان جاودانی نیستند و فرمانبران می‌دانند که یک روز پایان آنان فرامی‌رسد. حتی می‌توان این پایان را شتاب بخشید و جلو انداخت. این کار را می‌توان به کمک «قهر» انجام داد. کسی که از فرمان سرپیچی می‌کند، خود را آماده‌ی پیکار کرده است. هیچ فرمانروایی نمی‌تواند به اطاعت همیشگی

فرمانبرانش مطمئن باشد. فرمانروا مادامی می‌تواند با آرامش بخوابد که فرمانبران می‌گذارند او آنان را بکشد. اما به محض اینکه کسی از فرمان او سرپیچی کند، موقعیت فرمانروا به خطر می‌افتد.

قاطعیت فرمان

نخستین چیزی که در فرمان توجه را جلب می‌کند، اینست که کنشی برمی‌انگیزد. اشاره‌ی انگشت به جهتی مشخص، می‌تواند تأثیر یک فرمان را داشته باشد. همه‌ی چشم‌ها با این اشاره به آن جهت می‌چرخند. ویژگی دیگر فرمان اینست که مخالفت را برنمی‌تابد. درباره‌ی آن نمی‌توان بحث کرد، نمی‌توان توضیح خواست، یا تردید داشت. فرمان، کوتاه و روشن است، چرا که باید در جا فهمیده شود. تأخیر در پذیرش فرمان، از نیروی آن می‌کاهد. هر بار فرمانی که اجرا نشده تکرار شود، بیشتر از نیروی حیات خود از دست می‌دهد و سرانجام بی‌رمق بر جای می‌ماند و بهتر است دیگر برای احیای آن تلاشی صورت نگیرد. زیرا کنشی که فرمان برمی‌انگیزد، با «در جا بودن» معنا می‌یابد. البته فرمانی می‌تواند برای زمانی بعد صادر شده باشد، اما همواره باید قاطع باشد، و این قاطعیت یا به فرمانروا باز می‌گردد یا به طبیعت فرمان.

کنشی که یک فرمان برمی‌انگیزد، با همه‌ی کنش‌های دیگر متفاوت است. به کنشگر، یک نوع حس «بیگانگی» دست می‌دهد. فرمان همواره چیزی «بیرونی» است؛ جزو آن عناصر حیات است که جنبه‌ی «تحمیلی» دارند. اما سرچشمه‌ی فرمان که چیزی بیگانه است، باید همزمان به عنوان چیزی «قوی‌تر» هم به رسمیت شناخته شده باشد. آدمی فرمانبری می‌کند، زیرا چشم‌انداز موفقیتی در صورت مقاومت و سرپیچی از فرمان نمی‌بیند. قدرت فرمان باید تردیدناپذیر باشد. اگر این قدرت تضعیف شده باشد، باید بار دیگر در یک پیکار امتحان خود را پس دهد. پیکارهای پیروزمند در فرمان‌ها به حیات خود ادامه می‌دهند. در هر فرمان اجراشده، یک پیروزی قدیمی تازه می‌شود. سلطه‌ی یک فرمانروا در فرمان‌های او متجلی می‌گردد. فرمانبر «قدرتی» را حس می‌کند که در «فرمان» نهفته است. از آنجا که قدرت در اشکال کهن و آرشائیک خود حق تصمیم‌گیری درباره‌ی زندگی و مرگ بوده است، بنابراین هر فرمانی در اشکال اولیه‌ی خود نیز با تهدید به مرگ همراه بوده است.

از این‌رو، فرمانروا بر ترس‌ها و تردیدهای خود نیز با احکام اعدام غلبه می‌کند. چنین احکامی هر چند وقت یکبار باید اجرا شوند. مساله‌ی اصلی در آنها گناه یا بیگناهی قربانیان نیست. هر اعدامی به فرمانروا نیرو می‌بخشد، «نیروی به نام «بقا»

بنابراین قربانیان کسانی نیستند که واقعا علیه فرمانروا قیام کرده باشند، اما شاید روزی می‌توانستند علیه او قیام کنند. بدین‌سان فرمانروا ترس خود را به «دشمنانی» تبدیل می‌کند که علیه او پیکار کرده‌اند و او آنان را به مرگ محکوم و نابوده کرده است. آنان مرده‌اند، اما فرمانروا زنده است و باقی. حق صدور حکم اعدام در دستان او به حربه‌ای ماندند دیگر حربه‌ها تبدیل می‌شود، اما حربه‌ای به مراتب مؤثرتر.

تفاوت قهر و قدرت

خود «لحظه‌ی بقا» را نشان می‌دهد، یعنی هنگامی که آدمی (archaic) به باور کانتی، قدرت در عنصر آرشائیک زنده، پیروزمندانه در برابر مرده‌ای ایستاده است. قدرت داشتن، یعنی زنده ماندن. حق تصمیم درباره‌ی زندگی و

مرگ، مطمئن‌ترین ابزار در خدمت قدرت و صیانت نفس است. همه‌ی نیات آدمی برای نامیرایی، در بردارنده‌ی چیزی از حسرت بقاست.

آدمی فقط نمی‌خواهد همیشه وجود داشته باشد، او حتی می‌خواهد زمانی وجود داشته باشد که دیگران وجود ندارند. بر این پایه می‌توان گفت که لحظه‌ی «بقا»، لحظه‌ی «قدرت» است. وحشت از لحظه‌ی مرگ زمانی به حس رضایت می‌انجامد که خود آدمی نمرده باشد. مرده، دراز کشیده، اما زنده، ایستاده است.

کسی که در جنگ بوده این حس والای بقا نسبت به مردگان را می‌شناسد. برای او «پیروزی» و «بقا» به یک معنی است. سوگواری برای هم‌زمان مرده هر اندازه دردناک باشد، نمی‌تواند حس رضایت‌بخش نیرومندی را خنثی کند که از بودن در میان زندگان به آدمی دست می‌دهد. این، حسی از «برگزیدگی» است. همین که آدمی در میان زندگان است، احساس «بهتر» بودن می‌کند. کسی که این «بقا» را چند بار تجربه می‌کند، به «قهرمان» تبدیل می‌شود. او قوی‌تر است و در وجودش زندگی بیشتری دارد. «قدرت‌های برتر» دوست او باقی می‌مانند.

کانتی در عین حال میان دو مفهوم «قدرت» و «قهر» مرز ظریفی می‌کشد. برای او «قهر» قدرتی است که به سطحی بهیمی نزول کرده است. آدمی معمولاً با مفهوم «قهر» تصویری را پیوند می‌زند که حی و حاضر و نزدیک است. «قهر» الزام‌آورتر و بی‌واسطه‌تر از «قدرت» است و هنگامی که کسی از «قهر» سخن می‌گوید، گونه‌ای «خشونت فیزیکی» به ذهن ما متبادر می‌شود. کانتی برای توضیح این تفاوت به تمثیل «گره و موش» متوسل می‌شود.

او یادآور می‌شود که اگر گربه‌ای موشی را بگیرد، نهایتاً او را خواهد کشت و خواهد خورد. «قهر» لحظه‌ای است که طعمه با خشونت به داخل دهان گربه فروبرده می‌شود. اما اگر گربه شروع به بازی با موش کند، ما شاهد بروز پدیده‌ای به نام «قدرت» هستیم. گربه موش را رها می‌کند و اجازه می‌دهد چند گامی بدود. محدوده‌ای که موش می‌تواند در آن آزادی عمل داشته باشد، در قلمروی «قدرت» گربه است. چرا که گربه هر لحظه اراده کند، دوباره با یک جهش می‌تواند موش را بگیرد. با این همه در لحظه‌ای حاد که لحظه‌ای بی‌بازگشت است، چنین «قدرتی» بار دیگر به صورت «قهر ناب» جلوه‌گر می‌شود و آن، لحظه‌ی دریدن و بلعیدن موش است.

برای کانتی «فضا»، «نظارت»، «کنترل»، «علاق»، «امید» و نیز «نابودی» عناصر «قدرت» به‌شمار می‌روند. «قدرت» عمومی‌تر و نسبت به «قهر» از فضای بیشتری برخوردار است. «قدرت» مایه و محتوای بیشتری دارد، اگر چه مانند «قهر» پویا نیست. «قدرت» پردرستر و حتی تا اندازه‌ای شکیباتر است. «قدرت» بر خلاف «قهر» مکان و زمان بیشتری می‌طلبد. رابطه‌ی میان این دو را می‌توان با دو وضعیتی مقایسه کرد که موش در قلمرو اختیار گربه یا در دهان اوست. موش در قلمرو «قدرت» گربه می‌تواند اندکی به این‌سو و آن‌سو بدود و هنوز امید دارد که رهایی یابد. اما موش در دهان و زیر دندان‌های گربه، دیگر نه امیدی دارد، نه فضایی و نه زمانی.

کانتی تصریح می‌کند که تفاوت میان «قدرت» و «قهر» را همچنین می‌توان در سپهر شیفتگی دینی مشاهده کرد. هر مؤمنی خود را تسلیم «قدرت الهی» می‌داند و به شیوه‌ی خود با آن کنار آمده است. اما برای برخی مؤمنان این

کافی نیست. آنان خواهان دخالت مستقیم خداوند و اقدامی بلاواسطه هستند که آن را چونان «قهر الهی» حس کنند. بنابراین آنان منتظر فرمان الهی هستند و خدا برایشان حکم فرمانروا را دارد. اراده‌ی فعال الهی، اطاعت فعال آنان در هر موردی است و در هر جلوه‌ای هسته‌ی اعتقادی آنان را می‌سازد.

چنین ادیانی به مشیت الهی گرایش دارند و پیروان آنها از این طریق مجال می‌یابند همه‌ی چیزهایی را که برای آنان رخ می‌دهد، تجلی مستقیم اراده‌ی الهی بدانند. چنین مؤمنانی مطیع‌ترند. گویی در دهان خدا زندگی می‌کنند که هر لحظه ممکن است آنان را له و لورده کند. آنان اما در چنین وضعیت وحشتناکی باید بی‌واهمه روزگار بگذرانند و درست رفتار کنند.

کانتی در این رابطه از اسلام و کالوینیسیم نام می‌برد که برای چنین گرایشی معروف هستند. پیروان آنها در حسرت «قهر الهی» هستند. «قدرت الهی» برای آنان کافی نیست، چرا که خیلی عمومی و دور است و هنوز اختیارات زیادی به آنان می‌دهد. به باور کانتی، تاثیر چنین انتظار فرمانی روی انسان‌هایی که خود را یکبار برای همیشه به آن واگذار کرده‌اند، در رفتار با دیگر انسان‌ها پیامدهای سنگینی دارد. این امر از آنان سنجی از «سربازان مؤمن» می‌سازد که برایشان «نبرد» دقیق‌ترین اصطلاح در زندگی است. از آن بیم ندارند چرا که همیشه خود را در حال نبرد حس می‌کنند.

از تریبون زمانه